



گفت و گو با یک پدر ۴ درصدی که خانواده‌اش با تمام ۹۶ درصدی‌ها معاشرت دارند!

من یک مولتی میلیاردر قناعت‌پیشه هستم

رضا می گوید: فرزندان من باید معاشرت با اقشار مختلف جامعه را یاد بگیرند و از آن مهم‌تر فقیر و غنی بدون دغدغه با بچه‌های من معاشرت کنند



نیره ساری

اینکه «بتوانیم» و «داشته باشیم» اما «قانع باشیم یا اینکه «مجبور» به قناعت باشیم، زمین تا آسمان فرق دارد. هر دو قناعت است اما اولی به اختیار جامعه قناعت پوشیده و دومی جامعه دیگری جز قناعت ندارد که ببوشد. به قول بیدل دهلوی «به مجبوری گرفتارم مپرس از وضع مختارم». فعلا کاری با بخش دوم نداریم که در جای خود باید درباره آن حرف زد و نوشت اما ما جای امروز صفحه کاشانه برسی «سبک زندگی» یک خانواده بسیار متمول است. اینکه چرا ما دست روی ما جرای قناعت گذاشتیم. به موضوع پرونده‌های هفتگی مان برمی‌گرد اما اینکه چرا سراغ یک خانواده متمول و به قول معروف ۴ درصدی رفتیم، مربوط می‌شود به تعریف اطرافیان از خاکی بودن و تواضع آقازها و خانواده‌اش که باعث شده سبک زندگی متفاوتی از پولدارهای تازه به دوران رسیده داشته باشند؛ سبک زندگی خودساخته‌ای که البته پیشینه‌ای دیرینه دارد و به نوعی نسل به نسل در حال انتقال بوده و است. وقتی پای حرف‌های او نشستیم، خاطره‌هایی از روش تربیتی خدایا می‌زد پدرش تعریف کرد که نشان می‌داد این تربیت و سبک زندگی ریشه‌دار است و داشته‌های او نه مبتنی بر ثروت پدر که متکی بر تربیت پدر و تلاش شبانه‌روزی خود او بوده است تا جایی که رضا می‌گوید اجازه پوشیدن کفش خاص و گران‌داشته یا باید تا حدی کفش را می‌پوشیده که می‌توان بیرون می‌زده و در این سبک تربیتی حتی بهترین رفقا و همکاران و تجار شهر هم یساری مقابله با پدر رضا نداشتند.

حال رضا به ما می‌گوید: «ما ۸ میلیارد جمعیت داریم و تقریباً ۸ میلیارد فکر و سبک زندگی و در ایران هم بیش از ۸۰ میلیون جمعیت داریم که در لایه‌های مختلف مادی زندگی می‌کنند. به قول امروزی‌ها ۴ درصد در سطح حداکثری رفاه هستند. من جزو همان ۴ درصدی هستم اما هم خودم و هم بچه‌ها باید بتوانیم با اقشار مختلف جامعه معاشرت کنیم و از آن مهم‌تر فقیر و غنی هم با ما معاشرت داشته باشند و به خاطر وضعیت مادی، کنار ما معذب نشوند.»

حاج رضای تاجر کنار ما زندگی می‌کند رضا تاجر است. ۴۴ ساله و دارای سه فرزند در محدوده سنی ۱۱، ۱۴ و پنج‌ساله است. خودش می‌گوید فقط با یک تلفن در یک معامله، میلیون تومان درآمد دارد. دیگران هم در مورد او می‌گویند این پول‌ها در واقع پول خردت حساب آقازهاست.

به قول خود آقازها، می‌تواند بهترین سفر را در بهترین هتل جهان تجربه کند. می‌تواند بهترین برندهای جهان را برای بچه‌های خود تهیه کند و در بهترین خانه نه تنها در شهر تهران بلکه در بهترین شهر جهان زندگی کند اما... رضا به همراه خانواده‌اش همین جا زیر سقف پایتخت و در شهر آبا و اجدادی خودش و البته کنار همه ما زندگی می‌کند. در منطقه‌ای قدیمی که دارالمؤمنین تهران نام دارد، در کنار مادر و خاله، خواهر و خواهرزاده‌هایش. تا همین چند سال پیش طبقه بالای منزل مادری خود زندگی می‌کرد تا اینکه خانه کلنگی کنار منزل مادرش را خرید و کوبید و روی هم ساخت. حالا او در یک خانه معمولی، دیوار به دیوار حیاط خانه پدری‌اش در کنار مادرش زندگی می‌کند؛ خانه‌ای که به میزبانی او و خانواده‌اش دهه محرم‌پذیری اعراداران حسینی است

بهرگز می‌شود. دانش زندگی قناعت‌گونه دارد. تعریف می‌کند: «پدر من از اول کارخانه‌دار و پولدار بود. آن زمان که هنوز کسی ماشین نداشت، ماشین بی‌ام در حیاط قدیمی خانه ما بود. پدرم سواد به معنای امروزی و تحصیلات عالی نداشت اما در تربیت، یک سر و گردن از همه بالاتر بود. یک بار ماه رمضان از جلوی کبابی رد شدیم. بوی کباب مستم کرد. به پدرم گفتم هوس کردم. سه ساعت بعد لحظه افطار کباب سر سفره بود. غذا که تمام شد پدرم گفت خدا را شکر که ما داشتیم و کباب را گرفتیم اما این را فراموش نکنید خیلی‌ها هستند که از کنار این بو یا حسرت و آه رد می‌شوند و توان خرید کباب را ندارند.»

بیرون یزند نقل دیگری از خاطرات رضای این است: «آنقدر کفش را می‌پوشیدم تا میخ کفش بیرون یزند. خاطریم هست تقریباً ۱۰ ساله بودم و یک روز دوست پدرم من را برد یکی از بهترین مغازه‌های تهران و برای یک جفت کفش چرم خرید. آن زمان که چرم همدان هزار تومان بود، کفشی که دوست پدرم برای

مشکلات مادی بودند، تعریف کردم و گفتم بچه‌ها می‌خواهم ۱۰۰ میلیون هزینه ترکیه را برای این خانواده بدهم. اگر موافقت انجام بدهم. همه موافقت کردند. بعد از چند هفته به همراه همسرم و بچه‌ها به جای دیگری چند روزی سفر کردیم و گفتم این سفر جایزه تصمیم جمعی شما برای اتفاق بود. با این کار خواستم یک تیر و چند نشان بزنم و به بچه‌ها بفهمانم که اتفاق، پاداش دنیوی هم خواهد داشت و خدا هم به ما رحمت دارد.»

خاطره جالب دیگر رضا با پسر ۱۰ ساله‌اش است. تعریف می‌کند که پسرش گویا چند میلیون پس‌انداز داشته است و یک شب از پدرش می‌خواهد این مبلغ را در یک کتا خیر اتفاق کند. چند روز بعد رضا در یک جمعی ملکی را برای اضافه کردن به یکی از مساجد خریداری می‌کند. شب وقتی برمی‌گردد به پسرش می‌گوید: «امروز یک ملک عالی باهم در بهشت خریدیم. پسرش می‌گوید مگر بهشت هم می‌توانی خانه بخری؟! و رضا ماجرا را برای او کامل توضیح می‌دهد.»

رضانکات ظریف و ریزی را در تربیت بچه‌ها پیاده می‌کند، مثلاً بچه‌ها را عادت داده تا از لفظ مستأجر استفاده نکنند و او را همسایه صدا کنند و اتفاقاً عصر به عصر در پارکینگ خانه باهمان بچه همسایه بازی کنند.

از رضا درباره مدرسه بچه‌ها پرسیدم و انگار در همه جواب‌ها منطق مشخصی داشت که حتی از قبل به آن فکر کرده است. فرزندانش در حال حاضر مدرسه غیرانتفاعی می‌روند. فرزند ارشد و سوم رضا دختر هستند و فرزند دوم پسر است.

رضا اینگونه توضیح داد: «پسر را ابتدا مدرسه دولتی به سختی ثبت‌نام کردم. چون معتقد بودم پسر باید بیشتر در تعامل با افراد عادی باشد و در نهایت بتواند در جامعه گلیب خود را از آب بیرون بکشد اما از یک جایی به بعد احساس کردم حضور پسر من در آن مدرسه دولتی برای بقیه آسیب‌زاست. بچه‌ها عمدتاً از طبقات ضعیف بودند و در بین آنها چند نفر بودند که حتی سایه پدر و مادر بالای سرشان نبود. ناخواسته شنیدم که با هم کلاسی‌هایش راجع به ماشین و سفر صحبت می‌کنند. اینجا بود که نگران آسیب‌های

خرید ۴۰ هزار تومان شد. برگشتیم و به پدرم گفتم با این کفشی را عمو قادر برایم خریده است. پدرم کفش را گرفت و گذاشت داخل ماشین و به رفیقش گفت: بچه من اگر کفش ۴۰ هزار تومانی پا کند، بعد از این نمی‌تواند کفش ۵ هزار تومانی را بپوشد، چون به همان کفش ۴۰ هزار تومانی عادت می‌کند. من به خاطر احترام به خواسته تو، بچه‌ها را خراب نمی‌کنم.»

امروز هم رضا شبیه پدرش برای فرزندان خود است. می‌گوید: «اگر مادر همسرم برای بچه‌ها هدیه سنگین بخرد، قبول نمی‌کنم و پس می‌دهم و می‌گویم صلاح نمی‌دانم بچه من آن را استفاده کند.»

می‌دانیم می‌توانیم، اما انجام نمی‌دهیم البته که داستان اصول تربیتی رضا برای سه فرزند خود به همین‌ها معطوف نمی‌شود. رضا مخالف زندگی در رفاه نیست اما اعتقاد دارد بچه‌ها باید یاد بگیرند تا به ضرورت خرید کنند و داشته باشند و بیشتر از آن را اتفاق کنند. شعار جالبی در خانواده آنها رواج دارد که «می‌دانیم می‌توانیم، اما انجام نمی‌دهیم.»

وی می‌گوید: «بچه‌ها باید بتوانند با همه قشری معاشرت کنند و از آن مهم‌تر آفتاب دیگر هم بتوانند کنار ما خوشحال باشند. اگر ما همیشه در سفر بهترین هتل برویم، قطعاً بعد از مدتی حلقه دوستان ضعیف‌تر از خود را از دست می‌دهیم و فاصله بین ما می‌افتد، چون آنها شاید توان حضور در آن هتل را نداشته باشند، در نتیجه بچه‌ها باید طوری زندگی کنند که در حلقه معاشرت و انتخاب همه افراد باشند و سایرین نسبت به ما احساس ضعف نداشته باشند و برای تفریح و معاشرت با ما معذب نباشند.»

نکات تربیتی آقازها برای بچه‌ها یکی از سبک‌های تربیتی رضا برای بچه‌ها، اتفاق و شرکت در امور خیریه است. وی می‌گوید: «تابستان امسال بچه‌ها اصرار کردند به ترکیه برویم. دوشب بعد از جمع خانواده ما جرای یکی خانواده‌ها را که درگیر

در نگاه دیگران برای تو متفاوت باشد و اتفاقاً اگر با بنز بودیم، باید سرت را پایین می‌انداختی، چون کارت سخت‌تر می‌شود. تو با بنز راحت‌تر می‌توانی فخر بفروشی و پول خرج کنی و نگاه دیگران را بخیری اما زندگی با این ماشین سخت‌تر خواهد بود.»

رفتن من برای بچه‌هایم الگو می‌شود از رضا پرسیدم بچه‌ها با این سبک زندگی خوشحال و راضی هستند؟

پاسخ داد: «گاهی سسر برخی موضوعات به چالش و بحث می‌افتیم. ما زیاد باهم حرف می‌زنیم اما کاملاً توجیه و قانع هستند که این سبک زندگی باعث شده است با افراد راحت‌تر ارتباط برقرار کنند و اتفاقاً سایرین هم با آنها ارتباط بهتری برقرار می‌کنند. حالا منظورم از سایرین افراد بسیار ضعیف‌تر نیست اما بچه‌های من حتی کنار خانواده‌ای که ماشین پراید هم دارند، خوشحال هستند و به راحتی معاشرت می‌کنند.»

یکی از مهم‌ترین اعتقادات او این است که بچه‌ها به پدر و مادر خود نگاه می‌کنند. وی می‌گوید: «اگر من طوری زندگی کنم که قناعت داشته باشم و اندازه نیاز خرج کنم، قطعاً این سبک برای بچه‌ها الگو می‌شود و توقع بیشتری نخواهند داشت. بچه‌ها باید عادی زندگی کنند و تمام افراد عادی را هم پذیرا باشند و افراد عادی هم با ما عادی زندگی کنند.»

رضا درباره خود می‌گوید: «برای پسند، تحسین و خوشبختی دیگران ماشین خوب سوار نمی‌شوم یا کفش و لباس خوب نمی‌پوشم بلکه به عکس برای معامله با یکی از بزرگ‌ترین تجار صنف خود و یکی از ۱۰ فروشنده اول ایران، برایم انتخاب می‌کنم و با پراید به کارخانه او می‌روم.»

وی به برخی شیوه‌های تعاملات خود با افراد هم اشاره و در این باره تعریف می‌کند: «همین چند شب برقی، برای برف بازی بچه‌ها را به اتفاق یکی از دوستانم که اتفاقاً کارمند معمولی است به پارک شمال شهر بردیم. برادر هم زنگ زد و همراه بچه‌ها آمدند و آتش‌رفته خانگی و میوه و شیرینی همراه خود آوردند. در همان پارک به اتفاق خوردیم. یک ساعت بعد بحث شام پیش آمد. پیشنهاد شام را رد کردم و گفتم حداقل ۲ میلیون هزینه شام خانواده‌ها می‌شود و موافق نیستم. ۲ میلیون برای من هیچی نیست ولی قطعه کوچک چیزی به یک عروس است. بقیه هم به پیروی از این تصمیم به قول معروف کمی سبک‌تراهی منزل شدند.»

از او پرسیدم این رفتار خاسته نیست؟ رضا گفت: «برای خرج کردن باید پس‌انداز کرد. برای همان خرج و انفاق باید اول جمع کرد و در نهایت کار بزرگ انجام داد. در واقع کار خیر ظرفیت‌سازی می‌خواهد.»

یکی از نکات جالب توجه در سبک تربیتی رضا و همسرش این است که جایگاه مادی خود را ناشی از زیرکی و دانش خود نمی‌دانند بلکه باور او روزی مقرر خدا بوده که در پس اتفاق‌های او و البته دعای خیر مادر نهفته است. یکی از دوستان او در تعریف رضا می‌گوید: «قبل‌ترها اعتقاد داشت اتفاق که کند به همان اندازه به زندگی او همان مال برمی‌گردد اما جدیداً معتقد است حتی قبل از اتفاق آن پول به زندگی او وارد می‌شود و وظیفه او بخشش است.»

وی می‌گوید: «با خدا معامله کنیم، خدا جبران می‌کند و این را به بچه‌ها هم یاد می‌دهم.»

او عین آن جمله را به ما گفت: «این تربیت برای رضا نیست و نگاه و لطف خداست.»

اما یک نتیجه‌گیری بنیادین از نظر دور داشت صبر در لغت به معنی خوشبختی است و در اصطلاح استقامت در برابر سختی‌هاست و صبر در موقعیت‌های مختلف تعابیر متفاوتی دارد که یکی از آنها در اسراف است. صبر در اسراف همان قناعت است. اگر روزی کسی امت باید قناعت کرد و اگر زیاد است، باید اتفاق کرد. امام جعفر صادق (ع) در بیان ارزش‌های اولی‌المؤمنین ۲۰ گنج را ذکر کردند که یکی از آنها این است: «توانگری و بی‌نیازی را در قناعت پیدا کردم.»



آقازها می‌تواند بهترین سفر را بهترین هتل جهان تجربه کند. بهترین برندهای جهان را برای بچه‌های خودش تهیه‌کنند و در بهترین خانه نه تنها در شهر تهران بلکه در بهترین شهر جهان زندگی کند. اما او در منطقه‌ای قدیمی که دارالمؤمنین تهران نام دارد، در یک خانه معمولی در کنار مادرش زندگی می‌کند

احتمالی که توسط بچه من به یقه وارد شود، شدم و همراه با جمیع دلایل دیگر او را در یک مدرسه غیرانتفاعی متوسط ثبت‌نام کردم اما همین الان هم هزینه ناها را به مدرسه نمی‌دهم و سرورس را هم یک طرفه دارند و صبح‌ها خودم یا همسرم بچه‌ها را به مدرسه می‌بریم.»

رضا حتی گاهی بچه‌ها را با موتور یا وانت پارک شده در حیاط منزل به مدرسه می‌برد و در این‌باره می‌گوید: «یک روز دخترم را با وانت معمولی به مدرسه می‌بردم. در راه مدیر مدرسه را دیدم. سرش را برد پایین سرش را بالا آوردم و در جا پیاده شدم و با مدیر سلام علیک کردم. بعد‌تر به دخترم توضیح دادم بنز با وانت نباید

محتاج نعمت‌الله زاده‌ماهانی، مشاور تربیتی در گفت‌وگو با «جوآن» در رابطه با روش‌های تربیتی قناعت‌گونه می‌گوید: جامعه ما از سبک‌های فرزندپروری غافل است و خانواده‌ها اطلاعات کافی ندارند، در نهایت بعد از سال‌ها و در پایان نوجوانی گویا تازه تصمیم به تربیت می‌گیرند.

وی معتقد است: سن ۱۵ سالگی سن مناسبی برای آغاز تربیت نیست و در این زمینه به سطح فرزندپروری در آموزه‌های اسلامی اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد: طبق آموزه‌های اسلامی، هفت سال اول دوره آزادی، هفت سال دوم تربیتی و هفت سال بعد مشاوره است.

این مشاور تربیتی در توضیح کامل سطوح فرزندپروری می‌گوید: ما عمدتاً با دو سطح مهم محبت کردن و قانونمندی روبه‌رو هستیم، اما متأسفانه خانواده‌ها قادر به تنظیم مناسب هر دو سطح در سنین مختلف نیستند. در واقع از هر کدام این سطوح کجروی بیش از اندازه دارند که منتهی به تربیت غلط می‌شود.

وی بهترین سبک تربیت فرزند را مقتدرانه می‌داند و درباره آن می‌گوید: در تربیت مقتدرانه هم قانونمندی و هم محبت هم‌زمان باید وجود داشته باشد و اگر والدین به سطوح رشد شخصیتی فرزندان خود آگاه باشند و بدانند در هر برهه سنی چه شخصیتی خواهند داشت یا در هر مرحله رشد نیازمند چه ملاک‌های رفتاری هستند، بهترین عملکرد را در پیش می‌گیرند.

نعمت‌الله‌زاده بیان می‌کند: معمولاً بچه‌ها تا یکی دو سالگی سبک دلبستگی دارند و در این رده سنی اگر چیزی می‌خواهند باید در اختیارشان گذاشته شود اما از این سن به بعد باید قناعت کردن و صبر کردن را یاد بدهیم، یعنی دقیقاً دو تا سه سالگی که از سن وابستگی فاصله گرفته‌ و وارد سن استقلال می‌شوند.

وی درباره اصول تربیتی برای رفتار قناعت‌گونه در کودک می‌گوید: در این سن باید صبر و تأمل و قناعت را به کودکان آموزش داد.

چنانچه به محض طلب، آن را در اختیارش قرار ندهیم بلکه یاد دیرتر یا با فراهم ساختن شرایطی و موقعیت خاص آن را بدهیم، باید بدانیم که بچه‌ها در این برهه سنی خیلی زود قانع می‌شوند و با کمترین توضیح نسبت به شرایط ویژه و خاص، از خواسته خود صرف‌نظر خواهند کرد.

یکی دیگر از نکات مهم و مورد اشاره در اظهارات نعمت‌الله‌زاده به همان داستان قدیمی «پول توجیبی» برمی‌گردد.

به اعتقاد وی تعیین بول معین در بازه زمانی مشخص، به کودکان و نوجوانان کمک خواهد کرد خواسته‌های خود را در چارچوب مشخص پیش ببرند، مدیریت مالی را فرا بگیرند و بیشتر از آن توجعی از والدین نداشته باشند. وی تصریح کرد: «پول توجیبی» بچه را قانع پار خواهد آورد.

نعمت‌الله‌زاده با تأکید بر اینکه سن مؤثر تربیت دوران کودکی است، ادامه می‌دهد: متأسفانه در جامعه ما بسیاری از والدین از ۱۵ سالگی وارد چرخه تربیت می‌شوند اما اگر این تربیت در همان سن که اعمال نشود، هرگز یک نوجوان ۱۵ ساله متوجه «داشتن» و «توانستن» نمی‌شود.

یکی دیگر از موضوعات مورد تأکید این روانشناس رعایت قناعت‌پیشگی توسط خود والدین است. وی در این‌باره می‌گوید: پدر و مادرها باید در بحث قناعت اول خودشان رعایت کنند چراکه اگر پدر و مادری قانع نباشند، بچه نیز قناعت‌پذیر نمی‌شود.

وی با بیان اینکه قناعت‌پیشگی در تربیت کودک و زندگی آینده او اثرگذار است، می‌گوید: آموزه‌های کودک‌دو در بحث قناعت باعث می‌شود در آینده افراد در مقابل نداشته‌ها افسرده نشوند و احساس ضعف و شکست نکنند. زندگی آینده ساده‌تر می‌شود و افراد به مسیر خلاف برای کسب درآمد و خواسته‌های خود روی نمی‌آورند.



قناعت‌پیشگی در تربیت کودک و زندگی آینده او اثرگذار است. آموزه‌های کودک‌دو در بحث قناعت باعث می‌شود در آینده افراد در مقابل نداشته‌ها افسرده نشوند و احساس ضعف و شکست نکنند



یک مشاور تربیتی در گفت‌وگو با «جوآن»:

پول توجیبی بدهید تا بچه‌ها قانع بار بیایند

بهترین سن آموزش قناعت پیشگی ۳ تا ۷ سالگی است